فقه: زکات، جلسه 73: چهارشنبه 06/11/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

خب ما روایت سماعة را از کتاب آقای هاشمی خوانده بودیم. آقای هاشمی به روایت سماعة تمسک کرده بودند برای این که زکات در مال صبی. البته بحثش در مورد صبی است ولی مشابه‌اش در مورد مجنون هم می‌آید، در مال صبی هست که ما عرض کردیم که این روایت، البته تعبیرشان این هست و من الروایات ما دل علی جعل الزکاة فی اموال الاغنیا للفقراء من قبیل معتبرة سماعة عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ فَرِيضَةً لَا يُحْمَدُونَ إِلَّا بِأَدَائِهَا وَ هِيَ الزَّكَاةُ بِهَا حَقَنُوا دِمَاءَهُمْ وَ بِهَا سُمُّوا مُسْلِمِينَ.

که ما عرض می‌کردیم این ۳ تا تعبیر در این روایت هست که هیچ یک از این تعبیرات با نابالغ سازگار نیست لا یحمدون الا بادائها یعنی موظف هستند تکلیفاً که این زکات را اداء کنند و این زکات با اسم حقن دمائشان می‌شود و باعث نامگذاری‌شان به نام مسلمان. که عرض کردم این ۳ تا با نابالغ سازگار نیست.

آن تعبیر لا یحمدون الا بادائها بعد مراجعه که کردم این تعبیری هست که در نقل این روایت در کافی هست. این روایت در جامع احادیث، صفحۀ ۲۶۵، حدیث ۱۳۱۰۷.

از کافی که نقل می‌کند به همین تعبیر: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ فَرِيضَةً لَا يُحْمَدُونَ إِلَّا بِأَدَائِهَا»

آن البته «وَ هِيَ الزَّكَاةُ» آن ادامه‌اش هم ندارد، آن ادامه‌اش. اینجا نقل نکرده، ولی در صفحۀ ۴۱۱، حدیث ۱۳۴۷۰ که باب یک از ابواب، ما یتاکد استحبابه من الحقوق، حدیث ۶، این تعبیر:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ فَرِيضَةً لَا يُحْمَدُونَ إِلَّا بِأَدَائِهَا وَ هِيَ الزَّكَاةُ بِهَا حَقَنُوا دِمَاءَهُمْ وَ بِهَا سُمُّوا مُسْلِمِينَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ» حالا آن ادامه‌اش.

خب این روایت در تفسیر عیاشی لا یحمدون الا بادائها نیست، الا ندارد. همان عن سماعة است،

عن سماعة قَالَ: إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ فَرِيضَةً لَا يُحْمَدُونَ بِأَدَائِهَا وَ هِيَ الزَّكَاةُ و بِهَا حَقَنُوا دِمَاءَهُمْ وَ بِهَا سُمُّوا مُسْلِمِينَ.

آن دو تکۀ دوم سوم هست، ولی آن تکۀ اوّلش لا یحمدون بادائها هست. این لا یحمدون بادائها آن اختصاص به بالغ ندارد. می‌گوید که این فریضه‌ای هست حالا منهای بحث آن بها حقنوا دماءهم آن را در نظر نگیرید، منهای آن دو تا عبارتی که در ذیل وارد شده، این می‌گوید که این فریضه با عمل کردن به آن فریضه شخص را تعریف نمی‌کنند. خب تعریف کردن در مورد بچه هم معنا دارد دیگر حتماً. بچه وظیفه ندارد ولی مورد تعریف و حمد کردن یعنی این که این چیزی نیست که افراد بگویند بارک الله چه کار خوبی کردی، خب باید انجام می‌داده. منهای بحث باید بودنش که بها حقنوا دمائهم و بها سمّوا مسلمین که ازش استفاده می‌شود که این وظیفه‌اش است و اصلاً حقن دمائشان به آنها وابسته است منهای آن اگر فقط لا یحمدون ادائها باشد این تکه‌اش را نمی‌شود اشکال کرد. و به نظر می‌رسد عبارت تفسیر عیاشی درست‌تر باشد. حاج آقا یک مطلبی در مورد تفسیر عیاشی می‌فرمودند، می‌فرمودند که روایت‌های مشابهی که هم در کافی هست هم تفسیر عیاشی ما مراجعه کردیم نوعاً نقل‌های تفسیر عیاشی پاکیزه‌تر هست و درست‌تر هست. اینجا این روایت از طریق ابی بصیر هم نقل شده، در طریق ابی بصیر این هست: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ مَعَنَا بَعْضُ أَصْحَابِ فَذَكَرُوا الزَّكَاةَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ الزَّكَاةَ لَيْسَ يُحْمَدُ بِهَا صَاحِبُهَا وَ إِنَّمَا هُوَ شَيْ‌ءٌ ظَاهِرٌ إِنَّمَا حَقَنَ الله بِهَا دَمَهُ وَ سمّی بِهَا مُسْلِماً فَلَوْ لَمْ يُؤَدِّهَا لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ

حالا آن لم تقبل له صلاة در این روایت نیست. البته لم تقبل صلاة در یک نقل دیگری آن هم از سماعة هست، در شاید آنجا می‌گوید که زکاة و صلاة با همدیگر نازل شده.

من الآن دیدم به نظرم از سماعة همین زکات و. نه این در سماعة نبود. روایت عبد الله بن سنان بود که بله، در آن گفتم یکی از روایت‌های بحث چیز بود، روایت عبد الله بن سنان بود که علاوه بر آن نقلی که داشتیم یک نقل دیگر هم داشت. علی ای تقدیر این در روایت ابی بصیر لیس یحمد بها صاحبها هست. لیس یحمد بها صاحبها خب این با همان تعبیر لا یحمدون بادائها و آن عبارت چیز هم روشن‌تر است لکن با تعبیر لکن و امثال اینها هم که تعبیر کرده، می‌خواهد بگوید یک امری است که خلاصه باید انجام بدهد، اگر انجام ندهد کافر تلقی می‌شود، مسلمان نیست امثال اینها. به خاطر همین کسی تعریف نمی‌کند از یک همچین شخصی. نه این که خداوند ثواب نمی‌دهد. این مراد ثواب دادن برای واجبات هم ثواب داده می‌شود. ولی می‌گوید خارجاً افراد کسی را که واجباتش را انجام نمی‌دهد ازشان تعریف نمی‌کنند. می‌گویند خب این وظیفه‌اش را انجام داده دیگر. روی همین جهت اصلاً همین که در واجبات ثواب باشد مستغرب بوده، در بعضی روایات هست، می‌گوید که شخصی واجب را انجام بدهد ثواب می‌دهد راوی تعجب می‌کند، یعنی چی؟ واجبش را انجام داده باز هم ثواب؟ حضرت می‌گوید خب اگر انجام نمی‌داد کأنّ گناه می‌کرد، یک تعبیری در روایتی هست مراجعه بکنید الآن عین لفظش در ذهنم نیست. علی ای تقدیر می‌خواهم بگویم این روایت ناظر به این است که می‌گوید به زکات تعریف، اشخاص را به ادای زکات تعریف نمی‌کنند. خب ممکن است می‌گوییم بچه هم اگر بخواهد زکات انجام بدهد تعریف نمی‌کنند چون یک حقی بوده در مالش بوده باید می‌داده دیگر. لازم نیست که یک حکم تکلیفی اینجا برای بچه تعریف کنیم. همین که وضعاً مال دیگری یک حقی در این مال داشته باشد، شرکت در این مال داشته باشد کافی هست. این است که لا یحمدون بادائها آن منافات ندارد با بچه بودن. ولی آن بها حقنوا دمائهم و بها سمّوا مسلمین آنها بله.

شاگرد: لا یحمدون بها حقنوا. خودشان حفظ می‌کنند خون خودشان را.

شاگرد: حقنوا را دو مفعولی گرفته

استاد: حقنوا را من دو مفعولی می‌گیرم بهتر است یعنی حَقَنَ الله زیداً دمه. می‌شود، چون مفهومش یک مفهومی هست که می‌تواند.

شاگرد: بگوییم اینها که لازم نیست که حمد بشوند. خون خودشان را حفظ می‌کنند.

استاد: خب همین را دارم می‌گویم. من دارم می‌گویم نقل عیاشی بهتر است دیگر.

شاگرد: می‌گویم حَقَنوا بخوانیم

استاد: نه حَقَنوا یا حُقِنوا-یش از آن جهتش فرق ندارد که حالا به تناسب این کلمۀ فاطِمَه را بعضی جاها می‌گویند لان الله مثلا، تعبیراتی که در مورد وجه تسمیۀ فاطِمِه دارد بعضی‌هایش متناسب با مفطومه است، اسم مفعول هست، لان الخلق فُطِموا عن معرفتها و امثال اینها. ممکن است شما بگویید که خب این که متناسب با این که این باید مفطومه باشد. مطلب این است که مقام او مقامی هست که منشاء شده که دیگران چیز مفطوم بشوند، لأنهم شاید فُطِموا هم بخوانیم درست‌تر باشد و خیلی از چیزهای دیگری که اینجا هست یعنی حضرت زهرا این مقامش مقامی بوده که این آثار را ایجاد کرده. لان الخلق فطموا عن کنه معرفته. همۀ اینها را هم فطموا بخوانیم شاید درست‌تر باشد.

شاگرد: باز وجه تسمیۀ فاطم درست می‌شود؟

استاد: آره، یعنی فاطم هست چون یک مقامی دارد که این مقام مردم را از شناختن او باز داشته، رفعت مقام حضرت زهرا در حدی هست که مردم نمی‌توانند آن را بشناسند. علتی که مردم از شناخت مقامات حضرت زهرا عاجز هستند رفعت مقام حضرت زهرا هست.

شاگرد: یعنی در حقیقت مردم هستند

استاد: مفطوم مردم هستند و فاطم خود حضرت زهرا هست به علت رفعت مقام حضرت زهرا. تمام آن معناهایی که هست حالا دقت بکنید خواهید دید که با فاطم هم معنا دارد و لا اقل عمدۀ آنهایش با آن فاطم معنا دارد.

شاگرد: فاطم خدا بگیریم مشکل دارد؟

استاد: فاطمه وجه تسمیۀ فاطمه دارد می‌گوید.

شاگرد: روایتی که آتش فطن

استاد: خب همین را هم می‌خواهم بگویم ان الله فطم شیعتها به اعتبار این که حضرت زهرا از خدا خواسته. یعنی این ولو خدا این کار را کرده، ولی این کسی که سبب این جهت بوده حضرت فاطمه بوده.

شاگرد: خدا فطم کرده بر معرفتش.

استاد: نه، دقت نمی‌کنید. بحث سر این هست که ما می‌خواهیم وجه تسمیۀ فاطم را چیز کنیم. ممکن است مفطومه هم بتوانیم بگوییم، عیب ندارد. بحث سر این است که فاطمه آیا اطلاقش درست یا نه؟ تمام این وجه تسمیه‌ها ناشی از این است که ولو خداوند فطم شیعتها عن النار، ولی خدا چرا؟ چون حضرت این را خواسته. در نتیجه این خواست حضرت زهرا منشاء شده که شیعه‌شان از نار پیدا کنند. پس حضرت زهرا فاطمه است. آن کسی که شیعیان را از آتش نجات داده حضرت زهرا هستند.

حالا که از بحث خارج شدیم بگذارید یک چیز خارجی هم باز بگویم امروز طبق تقویم غیر رسمی روز مرگ ابوبکر است و داشتم شرح حال عمر را و مرگش را در مروج الذهب می‌خواندم، یک عبارتی دارد می‌خواهم یک مقدار عبارت را الآن یادداشت کرده بودم در ماشینم بود، ولی حالا متنش را می‌آورم. می‌گوید عبد الله بن عمر به پدرش بعد از این که خلاصه شمشیر خورد و اینها، به پدرش گفتش که پدر وصیت کن نمی‌دانی اگر یک چوپانی نسبت به گله‌اش وصیت نکند مزمتش می‌کنند که چرا این گله را رها کردی و این شکلی. می‌گوید عمر گفتش که اگر وصیت بکنم اقتداء کردم بمن هو خیرٌ منی که ابو بکر است، اگر وصیت نکنم اقتدا کردم به رسول الله که او وصیت نکرد و امثال اینها. ببینید ما حصل این روایت چی می‌شود؟ ما حصلش این است که ابوبکر از پیغمبر عاقل‌تر بوده دیگر. ابو بکر این مقدار سرش می‌شده که امت را نباید بی چوپان رها کند، ولی پیغمبر نعوذ بالله این قدر هم سرش نمی‌شده. این غیر از توهین رسمی پیغمبر چی است این نقل؟ حالا من کار ندارم نقل درست است یا غلط است. ولی این نقل الا این که می‌خواهد بگوید ابو بکر این مقدار درک داشت، فهم داشت، شعور داشت، ولی پیغمبر نعوذ بالله این مقدار شعور هم نداشت که بفهمد وظیفۀ یک کسی که نگهبان یک گله هست این هست که وقتی می‌خواهد برود گله را همینجوری رها نمی‌کند گرگ‌ها بیایند این گله را بدرند. یک کسی را به جای خودش می‌گذارد که مواظب این گله باشد. دیگر خیلی عرض کردم در نقلیات خیلی مقید به این جهت نبودند. آن دفعه این را هم عرض می‌کردم، حالا این نقلیاتشان توهین به پغمبر باشد یا نباشد، خیلی همین که حالا تعریفی از بزرگانشان باشد کافی هست ولی جوهر این قضیه توهین به پیغمبر باشد خیلی مهم نیست.

اللهم العن شیطان ابی بکر قولوا آمین ایها المسلمین جمیعا

این در مورد این روایت. آقای هاشمی تعبیر کرده که معتبرۀ سماعة را مثل معتبرة سماعة. شبیه این روایت، ۲، ۳ تا روایت دیگر هست که اگر آن روایات را می‌آورد بهتر بود، آن روایات روشن‌تر از این روایتی هست که ایشان آورده. عرض کردم این روایت تعجب است که چرا این روایت را آورده از میان این روایاتی که این مضمون را می‌آورد. من حالا روایتی که یادداشت کردم را عرض بکنم، حالا بعضی‌هایش را از جهت سندی معتبر نیستند، بعضی‌هایشان از جهت سندی هم معتبر هستند و مناسب بود آنها آورده می‌شد نه این روایت. آن روایت‌ها حالا من در موردشان بحث می‌کنم، ولی اینقدر روشن نیست که آن، یعنی اگر قرار است کسی استدلال کند به آنها به راحتی، خیلی راحت‌تر می‌شود استدلال کرد.

یک روایت این روایت: «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ الصَّلَاةَ فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا حَمَلَ الزَّكَاةَ فَأَعْطَاهَا عَلَانِيَةً لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ عَيْبٌ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ مَا يَكْتَفُونَ بِهِ» تا آخر این روایت.

روایت ۲ از باب یک از ابواب فضل زکاة و فرضها هست. جلد ۹ جامع الاحادیث، صفحۀ ۲۹، رقم ۱۲۵۲۲ هست.

خب این البته این در صورتی به ذیل می‌شود تمسک کرد که این ذیل را از صدر جدا بدانیم، بگوییم اینها چیز نیست، و الا اگر گفتیم ان الله فرض الزکاة کما فرض الصلاة بگوییم ظاهرش این است که به همان کسانی که زکات فرض شده به همان اشخاص ممکن است ما بگوییم که این صدر که فرض الزکاة کما فرض الصلاة ناظر صرفاً به این نیست که هر دوی اینها فریضه‌اند، وحدت مخاطب را هم از این عبارت استفاده می‌شود. و انصافاً مشکل هست ما به اطلاق روایت تمسک کنیم. من نمی‌خواهم بگویم ظهور دارد روایت در این که فرض الزکاة کما فرض الصلاة ناظر است قطعاً به این که از جهت مخاطب یکی است. ولی احتمال این جهت وجود دارد که این فرض الزکاة کما فرض الصلاة ناظر به این باشد که بر همان کسانی که صلاة واجب شده بر همان اشخاص چیز واجب شده. به خصوص یک نکته‌ای را هم ضمیمه بکنم آن این است که اینجا فرض الصلاة فرض به معنای تکلیف است. و این تکلیف ما بگوییم که فرض الزکاة این که به معنای تکلیف هست فرض فی اموال الاغنیاء للفقراء، بگوییم تکلیفی در اموال فقرا، اغنیاء للفقراء علی الاغنیاء کأنّ این فرض یعنی کلّف الاغنیاء فی اموالهم. فرض به دو معنا می‌تواند به کار برود، یکی به معنای جعل وضعی، یکی جعل تکلیفی. اینجا ما ممکن است ما بگوییم به قرینۀ این که در فرض الصلاة مراد فرض تکلیفی است، فرض الزکاتی که در صدر هست و فرض فی اموال الاغنیاء للفقرائی که در ذیل هست، همۀ اینها به معنای فرض تکلیفی هست. فرض اگر فرض تکلیفی باشد قهراً اختصاص پیدا می‌کند به بالغین. این به نظر من نمی‌خواهم این معنا را استظهار کنم. ولی این احتمال که با توجه به وجود فرض و وجود فرض الصلاة ما بگوییم این ظهور روایت در این که مراد از فرض یک معنای عامی هست که شامل فرض زکات در اموال صغار اغنیا هم می‌شود مشکل هست. این است که به نظرم به این روایت نمی‌شود تمسک کرد. این یک روایت.

روایت دیگری صفحۀ ۴۳، حدیث ۱۲۵۷۱ هست. این از جهت سندی معتبر نیست، مرسله است. مرسله‌ای از پیغمبر نقل شده القطب الراوندی فِي لُبِّ لُبَابِهِ ... أَنَّهُ علیه السلام قَالَ مَنْ كَانَ لَهُ مَالٌ فَلَمْ يُزَكِّهِ يُبَشِّرُهُ كُلَّ يَوْمٍ أَلْفُ مَلَكٍ بِالنَّارِ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ فَإِنْ جَاعُوا وَ عَرُوا فَبِذَنْبِ الْأَغْنِيَاءِ وَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكِبَّهُمْ فِي نَارِ جَهَنَّمَ‌

خب إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ. بگوییم این حکم وضعی است، ولی خب هم صدرش هم ذیلش تعبیرات، تعبیراتی هست که مربوط به بحث عقاب دارد. ذنب الاغنیاء دارد. ذنب تعبیر کرده، امثال اینها. این است که به نظر می‌رسد که مشکل باشد که ما روایت را شامل غیر چیزها بدانیم. خب این هم ۲ روایت.

روایت سومی که غیر از روایت‌های آقای هاشمی که به نظرم این روایت سوم از همۀ روایت‌ها بهتر بود بهش تمسک بشود. چون متنش یک جوری هست که اگر کسی بخواهد استدلال کند آن راحت‌تر می‌شود استدلال کند و از جهت سندی هم مشکل سندی اصلاً ندارد. صفحۀ ۲۴۳، حدیث ۱۳۰۵۸. ذیل ۱۳۰۵۷ است. که این اینجا آورده و در صفحۀ ۲۷۲ رقم ۱۳۱۲۲ هم آمده که حالا من از آن مورد دومش نقل کنم. روایتی هست که هم در کافی وارد شده هم در علل. که سندشان هم قسمت مهم سندشان مثل هم است. سند کافی این است محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن عثمان بن عیسی. بعد از عن عثمان بن عیسی نوشته عن سماعة نسخه بدل، باید عن سماعه‌اش زیاد باشد.

«عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَشْرَكَ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَ الْفُقَرَاءِ فِي الْأَمْوَالِ فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَصْرِفُوا إِلَى غَيْرِ شُرَكَائِهِمْ.»

تقریب روایت این هست که این روایت در علل هم با این سند آمده، ابی قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن حسین بن ابی الخطاب عن عثمان بن عیسی عن ابی المغراء عن ابی عبد الله علیه السلام. که این سند فقط تنها کسی که ممکن است گیری درش باشد عثمان بن عیسی است، عثمان بن عیسی ولو واقفی شده بوده ولی از وقفش برگشته و در همان زمان امام رضا علیه السلام اموالی را که مربوط به مقام امامت بوده به امام واگذار می‌کند.

محمد بن حسین بن ابی الخطاب و این طبقه، مثلاً احمد بن محمد بن خالد برقی و اینها زمان امام رضا را درک نکردند، اینها برای طبقه‌های متأخر هستند، بعد از استقامت عثمان بن عیسی ازش روایت کردند. در آن روایت قبلی که معتبرۀ سماعة که خواندیم آنجا احمد بن محمد بن عیسی بود. احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین بن ابی الخطاب اینها که از عثمان بن عیسی نقل می‌کنند اینها مربوط به طبقات بعد از زمان استقامتش است. یک نکته‌ای من عرض بکنم یک بحث کلی در مورد واقفه وجود دارد که واقفه زمانی، واقفۀ اوائل، آن واقفه‌ای که در زمان امام رضا و اینها بودند، بین واقفه و امامیه اینقدر نقار ۲۵:۵۶ و شقاق بوده که امامیه نمی‌رفتند از واقفه اخذ حدیث کنند. امام علیه السلام از مجالست، هم غذا شدن، هم شرب شدن با واقفه نهی کرده بوده و الواقفة و الزیدیة و النصّاب بمنزلة سواء. با نصّابی که انجس من الکلب در روایات ما دانسته شده با آنها کنار هم قرار داده شده. خب با این، واقفه در آن موقع یک چیزی شبیه بهایی‌های زمان کنونی هستند. یک شخص، هیچ کس حاضر نیست ولو به خاطر آبروی خودش هم که شده برود با مثلاً بهایی‌ها و امثال اینها پای درسشان بنشیند و اینها. این است که ما روی این جهت می‌گفتیم که اگر بزرگان ما از کسانی مثل علی بن ابی حمزۀ بطائنی، از زیاد بن مروان قندی و اینها اخذ حدیث کردند این اخذ حدیثشان مربوط به زمان قبل از وقف اینها هست. یعنی مربوط به زمان امام کاظم علیه السلام و قبل از حتی زندان امام کاظم علیه السلام که اینها آدم‌های بزرگی بودند و آدم‌های ثقه و مورد اعتماد بودند. آن یک بحث کلی هست که سر جای خودش، البته این را هم ضمیمه بکنم، این شقاق و نقار مال اوائل وقف است. در دوره‌های بعد اینجور نیست، علت اصلی‌اش هم یک مقدار این است که خود واقفه هم نرم شده بودند. واقفه به عنوان یک جبهۀ رسمی مبارزه با امام عمل می‌کردند. یعنی عملشان یک عمل رسمی در مقام این که امام رضا، خب آن فضا فرق داشته با فضای بعدی که خب آنها نرم شده بودند آن جوری تندی نمی‌کردند. طبیعتاً در یک نوع تمسیه ۲۸:۰۰ مسالمت آمیز در مورد واقفه‌هایی که ثقه هستند وجود داشته، مثلاً ابو غالب زراری در رساله‌اش یک عده از مشایخشان را ذکر می‌کند که می‌گوید اینها واقفه بودند ولی کانوا ثقات فی الروایات، از اینهایش اخذ روایت، تصریح می‌کند به این مطلب، یک سری از مشایخ کلینی، یک سری‌شان را که لا اقل یکی‌شان را می‌دانم، حُمید بن زیاد واقفی است. مشایخ حسین بن سعید بعضی‌هایشان واقفی است.

شاگرد: طبقۀ خود مشایخ کلینی که نیستند، مشایخ مشایخ بودند.

استاد: نه، حمید بن زیاد شیخ مستقیم کلینی است. مشایخ مشایخشان آن حسن بن سماعة است، خود حمید بن زیاد متوفای ۳۱۰ شیخ مستقیم کلینی است. و عرض می‌کنم این مطلب مال آن دوره نیست. در دوره‌های بعد به هر حال آن شقاق و نقاری که بین امامیه و واقفه بوده به‌طوری که نروند ازشان اخذ حدیث کنند نبوده و این که مثلاً مشایخ حسین بن سعید یک سری‌شان واقفه هستند. اینها کسانی هستند در زمان بعد از وفات امام رضا علیه السلام بودند و به خصوص، حالا این نکته را هم عرض بکنم، امام رضا علیه السلام تا زمانی که امام جواد علیه السلام به دنیا بیاید واقفه خیلی میدان‌داری می‌کردند و می‌تاختند. با تولد امام جواد علیه السلام واقفه پشم و کرکشان به قول معروف می‌ریزد و دیگر آن استدلالاتی که می‌خواستند. علاوه بر این معجزاتی که از امام رضا دیده می‌شود واقفه را خرد می‌کند. علاوه بر آن می‌گفتند اگر امام رضا امام است بچه‌اش بود، پسر باید داشته باشد امام باید پسری بعد از خودش داشته باشد که با تولد امام جواد علیه السلام هذه مولودٌ لم یولد عظم برکةً ظاهراً در مورد امام جواد است این تعبیر. و عمدتاً به همین داستان واقفه و اینها ظاهراً برمی‌گردد. این است که واقفه دیگر آن واقفۀ معارض معاندی که یک چیزی داشته باشند اصلاً پیش آنها رفتن، درس ازشان یاد گرفتن، ترویج باطل باشد، نبوده، در واقع خب وقتی آدم‌های ثقه‌ای بودند می‌رفتند، به خاطر وثاقتی که داشتند ازشان اخذ حدیث کنند در اموری که مربوط به آن مذهب فاسدشان نباشد.

شاگرد: ممطور ؟؟؟ ۳۰:۴۵ مربوط به بحث‌های کلامی می‌شود دیگر

استاد: ممطور هم قدیمی است.

شاگرد: محمد بن یونس

استاد: محمد بن یونس آن زمان امام رضا است. ظاهراً زمان امام رضا است، به نظرم آن زمان یونس بن عبد الرحمن است، تصور می‌کنم آن مال زمان امام رضا است نه مال بعد و می‌گوید در زندان بوده اینها آن چیز. البته این اسم ممطوره بعداً رویشان مانده ولی آن، آخر بعضی اسم‌ها هست ابتدا آن بار معنایی خودش را دارد، ولی کم کم به عنوان اسم تلقی می‌شود، من این را یک موقعی برای رفقا این جمله را زیاد ذکر کردم که کلمۀ شیر، اصل این که چرا در فارسی شیر آب را می‌گویند شیر به خاطر این است اوّل که این شیرها در ایران آمده به کلۀ شیر بوده، این شیر آب‌ها کلۀ شیر بوده می‌گفتند شیر یعنی آن کلۀ شیر که آنجا هست. علتی هم که شیر می‌ساختند به خاطر این که رمز ایران شیر و خورشید بوده، رمز ایران شیر و خورشید و علاقه‌ای که ایرانی‌ها به شیر دارند برای این که یک مقداری مشکل روانی نداشته باشند نسبت به چیز جدید و امثال اینها کلۀ شیر درست می‌کردند که افراد خوششان بیاید، جنبۀ تبلیغاتی داشته شیر و اینها. در فرانسه که نماد فرانسه خروس است مثل کلۀ خروس درست می‌کردند، این که لفظی که در فرانسه برای شیر آب به کار می‌برند آنها می‌گویند خروس آب، خب این شکلی هست، حالا ما می‌گوییم شیر آب، آنها می‌گویند خروس آب. ولی غرضم این جهت هست الآن که شما شیر آب به کار می‌برید دیگر ذهنتان به یک کلۀ شیر نمی‌رود، چون آن در آغاز هست. کلمۀ ممطوره هم در آغازش آن وجه تسمیه به ذهن‌ها خطور می‌کرده، چون فضا، فضای چیز بوده. ولی بعداً خب ملایم‌تر بوده ولو جنبۀ فحشی داشته، ولی فحش بودنش هم مراتب دارد، به شخصی گفته بود که فلان اگر به شخص خوبی بود چرا اسمش را این گذاشت؟

این است که این داستان‌ها، اینها همه مال یک ماجراست، عثمان بن عیسی بحثش اصلاً جداست، غیر از آن بحث کلی واقفه عثمان بن عیسی اصلاً از وقف برگشته، در زمان امام رضا هم برگشته. و عمدۀ راوی‌های اصلی عثمان بن عیسی، راوی‌های طبقه‌های متأخر هستند. البته مثلاً ابن ابی عمیر هم از عثمان بن عیسی روایت دارد، آن حالا ممکن است بگوییم مال قبل از وقفش بوده و شبیه همان علی بن ابی حمزه و زیاد بن مروان هستند. ولی عمدۀ راویان اصلی از عثمان بن عیسی، احمد بن محمد بن عیسی هست، احمد بن محمد بن خالد هست و محمد بن حسین بن ابی الخطاب هست. این راوی‌های اصلی اینها همه مال طبقه‌های بعد است. اینها فرض کنید عثمان بن عیسی اینجور که به نظر می‌آید یک مقدار باید معمّر باشد، چون از امام صادق هم روایت داشته، ولی تا زمان‌هایی که امثال احمد بن محمد بن خالد برقی و اینها چیز می‌کردند، مثلاً باید تا حدود ۲۲۰ اینها زنده باشد، آن تقریب وفات عثمان بن عیسی تا آن تاریخ‌ها به نظر می‌رسد. علی ای تقدیر می‌خواهم بگویم روایت احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد و محمد بن حسین بن ابی الخطاب در زمان استقامت این عثمان بن عیسی، عثمان بن عیسی در برنامۀ درایة النور را ببینید تعبیری که در شرح حالش هست می‌گوید که یا قبل از واقفی شدنش است یا بعد از توبه‌اش است. آن قبل از واقفی شدنش مربوط به کسانی مثل ابن ابی عمیر و این طبقه‌هاست که آن مربوط به قبل است، ولی عمدتاً مربوط به بعد هست، این که ما روایت‌های عثمان بن عیسی را صحیحه تلقی می‌کنیم.

حالا یک نکته‌ای را هم اینجا ضمیمه بکنم، آن این است، این که آقای هاشمی تعبیر معتبره کردند ظاهراً اشاره به عثمان بن عیسی نیست، به سماعة است، اینها سماعة را واقفی ثقه می‌دانستند، ما خب در جای خودش این را بحث کردیم که نه سماعة واقفی نبوده اصلاً سماعة ظاهراً دوران وقف را درک نکرده و حداکثر مثلاً اواسط زمان امام کاظم علیه السلام را درک کرده باشد، زمان وقف که اواخر زمان امام کاظم و اوائل زمان امام رضا علیه السلام آغاز وقف است آنها را اصلاً سماعة درک نکرده و سماعة این اشتباه هست که سماعة را واقفی تلقی می‌کنند. البته روایت عیاشی، تفسیر عیاشی آن توش زرعه وجود دارد آن زرعه واقفی است، آن توش بحثی نیست در واقفی بودن، البته روایت مرسله است. ولی منهای آن جهت مرسله بودن آن را ممکن است موثقه تعبیر بکنیم، ولی در مورد سماعة ما صحیحه تعبیر می‌کنیم.

حالا این روایت مختصری از بحث سندی این دو تا روایت. این روایت ابو المغراء خب شاید قوی‌ترین روایتی باشد که بشود تمسک کرد. ولی من به نظرم این روایت هم اجمال دارد. استدلال به این روایت در صورتی هست که فلیس لهم ان یصرفوا الیٰ غیر شرکائهم، این لهم مراد لهم وضعی باشد. یعنی حق تکلیف وضعی در این که مال شرکاء را به غیر شرکاء واگذار کنند ندارند، یعنی اگر این مال را به غیر شرکاء بدهند باطل است، بیع بکنند باطل است امثال اینها، وضعاً یک همچین حقی برایشان ثابت نیست. ولی ممکن است ناظر لیس لهم حکم تکلیفی باشد. و لیس لهم یعنی صرف مال به غیر شرکائشان حرام است. حرمت مال بالغین است و این است که می‌گویم از همۀ اینها قوی‌تر این هست به خاطر این که یک تقریب نسبتاً قابل توجهی در این که بخواهیم ما این روایت را در مورد غیر بالغین تمسک کنیم وجود دارد. ولی به نظرم من مشکل است که ما این تقریب را بخواهیم بپذیریم و روایت اجمال دارد. البته می‌گویم حالا اگر کسی استظهار کند فلیس لهم یعنی حکم وضعی است خیلی نمی‌شود تخطئه‌اش کرد. ولی به نظرم اجمال دارد.

شاگرد: اجمال ؟؟؟ ۳۸:۱۲ کلینی آورده باب این است که شخصی زکاتش را به فقیری بدهد بعد می‌فرماید فقیر نیست ؟؟؟ روایت قبلی می‌گوید ؟؟؟ من یضر ؟؟؟

استاد: حالا آن علی ای تقدیر حالا چه تکلیفاً باشد چه وضعاً باشد اگر هم تکلیفاً باشد این تکلیفی هست که به تبعش وضع هم هست. یعنی علتی که می‌گوید حرام هست علتش این است که مال آن طرف نبوده. بحث سر این است که این ولو تکلیف، حالا این را من بعداً توضیحش را می‌دهم در وجه دیگری که الآن می‌خواهم شروع کنم، خب به نظر می‌رسد که این ادله تام نیست.

آقای هاشمی یک دلیل دیگری دارد که الآن نمی‌رسم فقط عبارت ایشان را می‌خوانم، توضیحش را فردا ان شاء الله.

و ثانیاً. این اوّلاً ایشان می‌گوید که لأنّه توجد فی الایات و الروایات ما لا یکون بلسان الامر بل بلسان وضع ابتداءً مع کونه فی مقام بیان اصل التعلّق، که اینها را ایشان می‌خواهد بگوید. صفحۀ ۱۶.

و ثانیاً ان الاوامر الواردة فی لسان ادلة تشریع الزکاة بل و فی کل الواجبات و حقوق المالیة هی ارشاد عرفاً الی تعلّق الحق و ثبوته فی المال و انّ التکلیف بالاداء و الایتاء تابع له و من اجل انه متعلق حق الغیر نظیر النهی من اکل مال الغیر و ثمن العذرة و لهذا لا شک فی عدم سقوط الحق فی ما اذا تعذّر و عجز المکلف عن مباشرة دفع الزکات خارجاً کما اذا اغنی علیه وقت التعلق او کان محبوسا او ممنوعاً من قبل سلطان او عاصیاً الی غیر ذلک فهل یحتمل فقیهٌ ان ذلک یوجب ثبوت الحکم الوضعی بحقه و کذلک الحال فی الصبی فان ادلة اشتراط التکلیف فی البلوغ لا توجب ثبوت المدلول الوضعی لادلة لزوم اداء له المالیة الظاهر فی ثبوت الوضع و کون التکلیف فی الاداء و الایتاء بتبع ذلک و نتیجة کون الحق للغیر و ان شئت قلت المستفاد من ادلة الزکاة و الخمس مطلبان مستقلان فی عرض واحد الحکم التکلیفی بوجوب دفع الزکاة و الخمس و الحکم الوضعی بان خمس المال او عشره و نصف عشره متعلق لاسباب الخمس و الزکاة کما هو ظاهر اللام فی ادلة جعل الزکاة و الصدقة للفقراء و المساکین و غیرهم و جعل الخمس لله و للرسول و لذی القربیٰ فهذا هو المستظهر من مجموع ادلة الخمس و الزکاة و منهنا ایضاً جاز للحاکم الشرعی اجبار الممتنع علی دفعها بل اخذها من بلا رضاه و اذنه استیفاءً للحق فقد یترتب علی هذا التفکیک ان البالغ العاقل المکلف فی الزکاة اذا لم یحفظ القرب فی دفع للزکاة بعنوان الزکاة ایضا عنه و ان عصم التکلیف بالعبادة و لم یجب علیه الدفع ثانیا الا اننا حتی اذا لم نقبل ایضا فی هذا الفرض قلنا فی المقام بظهور ادلة الزکاة فی ثبوت الحکم الوضعی فی مرحلة التعلق مستقلا عن التکلیف و ان فرض عدم تحقق الدفع الا بقصد القربة من قبل المالک او ولیه فتدبر جیدا.

این یک تکۀ اخیری دارد که آیا قصد قربت اگر نکند این صحیح هست، صحیح نیست؟ این را اصلاً نمی‌خواهم بحث کنم که ایشان هم روی آن خیلی تکیه نمی‌کند. تکیۀ اصل من روی اصل این بحث هست که آیا از اینجور ادله دو تا مطلب مستقل استفاده می‌شود یا دو تا مطلب مستقل استفاده نمی‌شود؟ این نکته‌ای هست که شنبه ان شاء لله درباره‌اش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان